



روایت ۲ساعت اضطراب و دلهره در عملیات نجات جان پاکبان مشهدی گرفتار در سیل



روزنامه نگار
مehdi مصدقپور

**گزارش
روز**

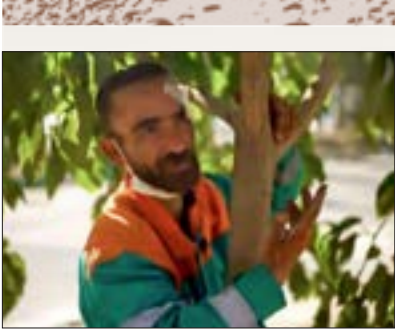
این بحران، خودش را به یک درخت گره می‌زند و بیش از دو ساعت در همان وضعیت می‌ماند تا در نهایت، زنجیره انسانی مردم و برخی مسئولان شهری، او را نجات دهد. این گزارش، شرحی از آن ماجراست؛ البته این یک خرده‌روایت است و ویدئوی آن در بخشوه سیل دوم و جایی لابه‌لای اخبار داغ آن لحظات گم شد اما باز خوانی آن ماجرا هنوز هم نکات ناگفته زیادی دارد.

موتور ۹۵آلبالویی

گذشته بود اما در هر حال، روال معمول همین است که خادمان فیروزه‌ای پوش شهر، از باعداد مشغول به‌کار شوند، گل و خاک از مسیر تردد مردم بردارند و شهر را در سریع‌ترین زمان ممکن به حال اصلی آن برگردانند.

مهدی آقا هم صبح روز یکشنبه ۳۰ اردیبهشت، طبق روال با بیل و جارو راهی محل خدمتش می‌شود و ساعت ۳صبح یعنی زمانی که کل شهر در خواب است، کارش را شروع می‌کند. بخش میانی بولوارنماز و مسیر منتهی به پل شهید ناصری هم آخرین بخش ازکار است اما همان لحظات آخر کار که زمانی که بارش، جوی‌های کوچکی از آب به راه انداخته است، براساس اعلام مدیر شرکت پیمانکار و شاهدان محلی، بلافاصله فرمان لغو کار واجتماع پاکبانان در محلی امن، صادر می‌شود تا اگر سیل از بالادست رسید، کسی آسیب نبیند. همه کار راها می‌کنند و پای دیوار پارکینگ راهور، نبش راستگرد بزرگراه به طرف بولوارنماز، جمع می‌شوند و حضوروغیاب می‌کنند. همه هستند؛ از جمله مهدی کرامتی و تا اینجا همه چیز امن وامان است، امانگرانی‌ها از جایی شروع می‌شود که چشم مهدی آقا به تک درخت زیر پل می‌افتد؛ درست به آن نقطه که ساعتی قبل، موتور مدل ۹۵آلبالویی اش را پارک کرده بود و دقیقاً در لحظه‌ای که جریان متوسط آب، موتور را ازگون کرد.

یک قدم تا مرگ



با لهجه غلیظ مشهدی برایم تعریف می‌کند که روز حادثه واقعا چه اتفاقی افتاده است. حتی زمانی که از جزئیات آن لحظه می‌گوید، غم دنیا در لحن وکلام و صدا و نگاهش موج می‌زد. از ادامه ماجرا که می‌پرسم، هنوز انگار آن تصاویر جلوی چشمش است. به زمین خبره می‌ماند و می‌گوید: «موتور خوشگلی بود. همیشه نگاهم به قاب باکش بود که اگر ذره‌ای خاک رویش نشسته، فوری تمیزش کنم که برق برند اما آن روز وقتی رسیدم بالای سرش، دیدم افتاده است روی زمین. یک آینه اش شکسته بود. دسته اش خم شده بود. داخل موتورش هم پر ازگل بود. هیچ اثری از رنگ آلبالویی قشنگش نبود.»

به اینجای ماجرا که می‌رسد، خودش را جمع و جور می‌کند، گلویش را صاف می‌کند و دوباره ماجرا را از سر می‌گیرد: «موتور را به دست گرفتم، داشتم برمی‌گشتم که سیل از بالادست رسید. از شانس بد ما، آب که تا منج پا بود، یک لحظه بعد رسید به‌گردن. نزدیک تک درخت زیر پل بودم. تا جایی که جا داشت، سعی کردم برپا بمانم

روایت گرفتار شدن پاکبان مشهدی در سیل، خیلی فراتر از ویدئوهایی است که بعد از حادثه در فضای مجازی دست به دست شد. مهدی کرامتی محل اجتماع پاکبانان را بی سروصدا ترک می‌کند تا راهی عملیات نجات موتو ر خودش شود، اما با رسیدن سیل از بالادست و زمانی که آب موتور را با خودش می‌برد، خودش را به درخت گره می‌زند تا گرفتار جریان سیل نشود. حتی تا دقایقی، همکارانش متوجه غیبت او نمی‌شوند و خودش هم از شدت جریان آب، امکان پیدا نمی‌کند که با داد و فریاد، کمک بطلبد. پس از چند دقیقه، لباس فیروزه‌ای رنگی که به تک درخت زیر پل گیر کرده، توجه یکی از همکارانش را جلب می‌کند. اندک زمانی بعد، پاکبانان، شماری از شاهدان مردمی و حتی مدیران شهری متوجه می‌شوند که این تکه لباس مربوط به یکی از خادمان نیمه جان شهر است و همگی سر صحنه می‌رسند.

سعید حسینیقلی زاده مقدم، شهردار منطقه ۹ که خودش در روز واقعه در محل حضور داشته است، می‌گوید: برای نجات جان پاکبان گرفتار درسیل، حتی جرقئیل فراخوان کردیم، اما دو چالش بزرگ وجود داشت؛ یکی اینکه با فرارسیدن سیل بالادست، خودروها به سادگی توسط جریان آب به حرکت درمی‌آمدند و کنترلی بر آن‌ها وجود نداشت و دوم اینکه نصب و بارگذاری پایه‌های جرقئیل ممکن نبود و آب، الوارها را با خود می‌برد.

«از شدت فشار آب در آن لحظات، همین بس که به‌اندید چندین خودرو در بولوارنماز گرفتار سیل شدند و با فروکش کردن جریان آب، از ورودی مسیر آب‌آدگران سر درآوردند. لودر، بیل مکانیکی و خودروهای سنگین درکار بودند تا نگذارند خودروهای مردم گرفتار جریان سیل شود. درواقع، مسیر بولوار شهید ناصری همچون یک مسیر عمل کرد و آب‌های جاری در بالادست بولوارنماز را به بزرگراه شهیدکلانتری و معبر اصلی رساند». این روایت شهردار منطقه ۹ از جزئیات روز حادثه، یک نقطه عطف دارد؛ پاکبانی‌که گرفتار سیل شده‌است و اگر اتفاق ناگواری برای او می‌افتاد، تلفات انسانی در این سیل هم به موازات خسارات مادی، کام ملت را تلخ می‌کرد.

همه با هم برای نجات خادم شهر

تلاش برای فراهم کردن مقدمات نجات، حدود دو ساعت طول می‌کشد. آب، بی‌وقفه جریان دارد و باتوجه به جثه کوچک پاکبان گرفتار درسیل، قوای بدنی او برای تحمل جریان سیل هر لحظه بیشتر تحلیل می‌رود. چوب، سنگ و چیزهایی که آب از بالادست با خود برداشته است، پیوسته به صورت و بدن پاکبان گرفتار می‌خورد و خونریزی از ناحیه‌ایرو به همراه جراحی پای چپ، رفته رفته انگشتانش را سست می‌کند. در این شرایط، مشاهده

روایت بحران



حال روز مهدی، شاهدان حادثه را به این نتیجه می‌رساند که زمان زیادی نمانده است و امکان صبرکردن برای افت فشار سیل وجود ندارد. بی‌قراری پاکبانان، اضطراب شاهدان مردمی و نگرانی مدیران شهری، ختم به یک نتیجه می‌شود: «دست‌ها را به هم گره بزنید؛ مثل زنجیر.

خودمان نجاتش می‌دهیم» زنجیره انسانی متشکل از حدود بیست نفر اعم از شهردار منطقه، پاکبانان و مردم، از یک طرف به نقطه امنی زیر پایه پل می‌رسد و ازسوی دیگر، دست نفر آخر را به پاکبان گرفتار در سیل می‌رساند. دست‌ها درهم گره خورده و پاها به هم محکم شده است اما مهم‌تر از همه اارهایی است که همچون حلقه‌هایی از یک زنجیر فولادی، تصمیم به نجات جان خادم شهر گرفته‌اند. بالاخره در آخرین لحظات، نفر آخر محکم دست مهدی را می‌گیرد، او را بر پشت خود سوار می‌کند و با کمک دیگران، جسم نیمه جان پاکبان گرفتار درسیل را به منطقه امن می‌رساند.

سیل دوم مشهد بدون تلفات انسانی و خسارت جانی در شامگاه روز ۳۰ اردیبهشت پایان یافت. خیلی‌ها در آن روز پای‌کار بودند تا به لطف توجه مردم مشهد به هشدارهای ایمنی، متمرکز بر مدیریت بحران باشند. خدمت حدود ۱۲ هزار نفر روز در سرتاسر شهر از صف و ستاد باعث شد آب گرفتگی‌ها و خسارات مادی به زیرساخت‌های شهر حتی خیلی زودتر از پیش بینی‌های کارشناسی برطرف شود و زندگی مردم به روال عادی بازگردد اما هرچه باشد، پاکبان گزارش مایکی از کسانی است که سیل دوم مشهد، زندگی اش را دگرگون کرد؛ خادم بی‌ادعا و محجوبی که اگرچه جانش ازگزند بلاداران ماند، سیل به‌گفته خودش همه دارایی‌اش را با خود برد و با اینکه هنوز هم هر روز در تاریکی شب و رأس ساعت ۳ باعداد در محل خدمتش حاضر می‌شود، باامداد امیدش جایی در میان گل ولای آن سیل مهیب مدفون ماند.



۴شنبه
۹ خرداد ۱۴۰۳
شماره ۲۰۰۲۸

۱۳



روزنامه نگار
مehdi مصدقپور

دیدگاه

ایرانی، کلام نجیب و رفتار محترمانه دارد



روزنامه نگار
غلامرضا بنی‌اسانی

از آن یکشنبه غریب‌کش، روزها می‌گذرد. حال من و خیلی‌های دیگر چنین است: «آن چنان فروریخته‌ام که فقط ریزش آوار، مرا می‌فهمد». این را ازکامنتی وام گرفته‌ام که ذیل توثیت محمدمهدی همت، تحریر درد خیلی‌ها بود. هنوز هم هست. همه ما هایی که در سوگ هموطنان خود سیاه پوشیده ایم، برایمان تلخ‌تر از حادثه، فاجعه اخلاقی‌ای است که برخی‌ها گرفتار آن شده‌اند. ما ایرانی‌ها، قرن‌هایپیش، از زبان شیخ اجل آموخته و سعادی وار دیگران را هم انداز داده ایم که: «ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری/ شادی مکن که با تو همین ماجرا رود!». اما برخی‌ها انگار خود را برای ماجرای که شیخ اجل از آن برحذر داشته است، آماده می‌کنند. وقتی برخی پست‌ها و کامنت‌های مربوط به آن را می‌خوانم، با خود می‌گویم حالا کجاست سعادی که این خبر به خواجه حافظ شیراز برد که برخی‌ها نه بر جنازه دشمن که در تلخ روزی پرفاجعه هموطنان خود به نیشخند و زهرخند می‌گذرند؟ اینان – البته – بیگانه‌هایی هستند در وطن مهری‌بانان. بایدشان به صدای بلندگفت: «شما ایرانی نیستید! فرهنگ به‌گفتار درآمده ایرانی، در هنگامه‌های سخت و مصیبت بار این است که خدا نصیب دشمن شما هم نکند.... خدا نصیب گرگ بیابان نکند....». ایرانی چنین نگاه و فرهنگ و ادبی دارد. شما از کدام قوم اید که این چند روز، لب هاتان را «زهرخند»، زشت تر می‌کند؟ به‌کدام فرهنگ باور دارید که گفتار – چنین بی‌مهار – درکلماتتان می‌دود؟ به هر دین که باشید، می‌شود شما را «صهیونیست» خواند که بُت هاتان بیک سرمستی می‌شود بر لبان اولاد اسرائیل. پرشمار نیستید البته. واقعی نیستید اما همین کم شما هم زیاد است در ساحت ادب ملی. حضور دروغین شما هم زخم برگونه صداقت می‌نشانند. ارزش ندارید که بخواهم با شما قلم در قلم شوم. کلماتی که به شرح شهید طهارت یافته، هزار بار از شما کمتر از آن است که در نجاست پندار بیمار شما بیفتند. فقط از باب توده‌نی که باید به صورتتان گوید، می‌گویم: «شما ایرانی نیستید!». ایرانی با دشمن هم به مروت رفتار می‌کند. آن که با هموطن دشمنی را تمام می‌کند، نسیتی با فرهنگ ایرانی ندارد. من همواره مراقب حروف هستم تا به تندی کلمه نشنود. تا کلمات، خشن و بی‌مهار نشوند به روح دیگران. حتی اگر در مخالفت اصرار بورزند. این بار اما به احترام حال ملتی که دیده و دلش حسینه عراست، می‌گویم که ما شما را شناخته ایم؛ شما ایرانی نیستید! ایرانی به نجات کلمه و قنوت رفتار، نام بردار است؛ چیزی که در گفتار و نوشتار و رفتار شما یافت نمی‌شود.

دیدگاه

معجزه توکل

معصومه فرمانی کیا| گاه پای اعتقاد سست می‌شود؛ از شما چه پنهان گاه که نه، غالب اوقات. تعارف که نیداریم؛ من هم آدمم مثل هزاران نفر دیگری که این حوالی و در جغرافیای بزرگ زمین نفس می‌کشند و زندگی می‌کنند. قبول دارم ایمانم قوت لازم را ندارد و دنیا و حرف‌های دیگران زود خسته‌ام می‌کند، آن قدر که گاه به آخر خط می‌رساندم و یادم می‌رود یکی آن بالاها، حواسش به همه روزها و لحظه‌های من هست. بزرگ‌ترهای ما، هم خودشان کیمیا بودند و هم گفته‌هایشان. مادر بزرگم مدام تکرار می‌کرد: «هیچ وقت توکل پادت نرود. توکل کن به آن مهربان بالاسری و خیالت نباشد؛ آن وقت پشتت محکم محکم است.» از آن روزها خیلی گذشت تا فهمیدم توکل یعنی چه. پدرم که در یک ظهر زمستانی ناباورانه تنهایی گذاشت و رفت، احساس غربت عجیبی داشتم. دلم از خدا هم گرفته بود؛ اما باز هم همان حرف همیشه بود که تکرار می‌شد. توکل کن و بلند شو و آدمه بده و من سال هاست برخاسته‌ام. این‌ها مقدمه‌ای بود تا برسم به این فصل خاص. بهار امسال بهار عجیبی بود؛ وقتی خبر شهادت رئیس‌جمهور سیدمان را اعلام کردند، وقتی در خیابان‌های شهر سیل آدم‌هایی دیده می‌شود که به هواداری کسی آمده‌اند که بعضی‌هایشان حتی در انتخابات به او رأی نداده‌اند و از برگزیده شدنش دلگیر بوده‌اند و بارها و بارها پشت سر قضاوتش کرده‌اند، دوباره «توکل» برایم معنا شد؛ اینکه وقتی با ایمان در راهی قدم بگذاری و خالصانه و به نیت خدا کار کنی و فقط دلت گرم یکی باشد، بالاتر و محکم‌تر از همه قدرت‌ها، چنان عزت و آبرویی می‌دهد که دهان دنیا از تعجب باز می‌ماند. روز تشییع پیکرها همه خیابان‌های منتهی به حرم مطهر امام رضا^(ع) ملو از آدم‌هایی بود که بغضشان زیر نیم تن باران بلندلند می‌ترکید. با اینکه به عنوان یک خبرنگار رسالتم ایجاب می‌کرد با آن‌ها هم‌کلام شوم، به تماشای صحنه‌ها قناعت‌کردم. صدای بغض آلود جوانی در حرم مطهر از همان لحظه توی گوشم پیچیده است: «سید خداتو را به امام مهربان خللا من کن.» اعتراف می‌کنم اصلا علاقه‌ای به دنیای سیاست و گرایش‌های چپ و راست ندارم و نمی‌خواهم بدانم که چند نفر از آن سیل میلیونی راستی بودند یا چپی، اصلاح‌طلب بودند یا اصول‌گرا. زیر آن باران لطیف حرم رو کردم به‌گنبد آقا و گفتم مهم نیست چند نفر در این دنیا قضا و ثمنان می‌کنند. اهمیتی ندارد وقت سختی‌ها تنهایی‌ام می‌گذارند و پشتمان را خالی می‌کنند. من با تمام وجود ایمان آورده‌ام که کافی است به خدا و شما توکل کنیم و تمام. در آن هوای بارانی حرم فهمیدم که فقط باید دست دراز کنیم و دامن‌شمارا بگیریم و تا دنیا دنیاست دست نیتان‌ما به سوی هیچ‌کس و هیچ بنده‌ای دراز نشود. بهار عجیبی بود امسال. کسانی که حتی فکرش را هم نمی‌کردیم، یک‌روز زامل خستگی را به جان خریدند تا سید خدا را تا خانه ابدی‌اش بدرقه‌کنند. خدایا به حق باران لطیف این روزها، به حق سیدی که برای همیشه میهمان امام رضا^(ع) شد. به حق آن‌هایی که خیرکثیرند، به حق خویان درگاهت، بگو درهای رحمت را برای ما هم بازکنند و ما را هم عاقبت به خیر در آغوش مهربان خودت بگیران و تنهاییمان نگذار مهربان.

عدد
خبر

۴۰ درصد

ایرنا| مدیرکل دفتر بهبود تغذیه جامعه و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی از موفقیت برنامه حمایت تغذیه‌ای کودکان زیر پنج سال خبر داد و گفت: این برنامه توانسته است سوء تغذیه حاد(لاغری شدید) را در ۴۰ درصد موارد به‌طور کلی بهبود بخشد. احمد اسماعیل زاده یادآوری کرد: از تعداد ۱۷۹ هزار و ۵۱۹ کودک معرفی‌شده توسط وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، ۱۳۳ هزار و ۶۹۰ کودک براساس نتایج آزمون وسع و واجد شرایط بودند و تحت پوشش برنامه قرار گرفتند.

۳۰۰۰ تفاهنامه

ایستنا| به‌گفته رئیس سازمان منابع طبیعی و آبخیزداری، بیش از ۳ هزار تفاه‌نامه با نهاد‌های مردمی، دستگاه‌های دولتی و بخش خصوصی برای اجرای طرح کاشت یک میلیارد درخت منعقد شده است. عباسعلی نوینخت و جودتشکل‌های مردم‌نهاد، خبران منابع طبیعی و ایجاد صندوق توسعه منابع طبیعی را یک ظرفیت برای منابع طبیعی‌کشور برشمرد و اظهار کرد: سازمان منابع طبیعی درباره نقش و مشارکت مردم، نظام‌نامه مردی‌سازی منابع طبیعی را آماده کرده‌است.

**با اسکن این
کد مصاحبه
تصویری
با پاکبان
مشهدی را
ببینید**

